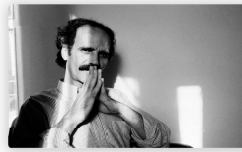


درباره هوشنگ گلشیری، به بهانه سالمرگش  
آفرینش بحران در داستان



نسخه چاپی

سیدفرزام حسینی: درباره نویسنده بزرگی که هوشنگ گلشیری باشد، بسیار نوشته‌اند و طبعاً خواهند نوشت. گلشیری حرفی است بی‌پایان در پهنه ادبیات فارسی که هر سال، باید از او یاد کرد و حدیثی نوشت. یاد گلشیری، بر داستان‌نویسی امروز ایران، از چندین و چند جهت واجب است. چه از منظر نویسنده‌بودنش و چه برای شخصیت روشنفکری‌اش. نگارنده، سال گذشته در چنین روزی و در همین ستون، از گلشیری روشنفکر نوشت و اهمیتش را بازگو کرد. در این مجال و یادکرد اما قصد بر این است که نوری تابانده شود بر تکه‌ای از پازل سترگ داستان‌نویسی‌اش. هوشنگ گلشیری در داستان کوتاه‌نویسی، به عقیده موافقان و منتقدانش، داستان معاصر فارسی را چند گام به پیش برد و از این نظر، هیچ کمی از همتایان معاصر جهانی‌اش ندارد. اگر تا به امروز در سطح جهان، کار او آنطور که باید و شاید دیده نشده، ایراد از کیفیت آثارش نیست؛ مشکل را باید در جای دیگری جست. گلشیری، خصلت جالب‌توجهی برای قضاوت‌فرینی دارد که باید سواي تکنیک‌های نویسندگی و نثری‌اش مورد بررسی قرار بگیرند، زبان‌آوری‌ها و تکنیک‌های داستانی او برای مثال در داستان‌هایی مانند «مقصوم پنجم» و «خانه روشنان» بر کسی پوشیده نیست. بعضی ممکن است از در انتقاد وارد شوند و آن زبان پیچیده و نزدیک به نثر کهن را رد یا نعی کنند که این خود مبحث دیگری است. آن دو داستان به‌طور خاص، می‌توانند مورد مناقشه باشند، هرچند آنطوری که به نظر می‌آید، هر دو داستان از روی تجربه نوشته شده‌اند. تقنی بوده‌اند در نثر و فضا سازی که آقای نویسنده علاقه خاصی به چنین بازیگوشی‌هایی داشته است اما روی دیگر گلشیری را باید دید: روی قضاوت‌فرینی‌اش. در این نوشتار مختصر به دو داستان مشخص از این منظر ارجاع خواهیم داد، «نمازخانه کوچک من» - نوشته شده در سال 1351 در 12 صفحه - و «انفجار بزرگ» - نوشته شده در سال 1372 در 10 صفحه - و باقی را باید موقوف کرد به فرصتی دیگر. وجه مشترک این دو داستان را در بسط موفق ایده مرکزی‌شان باید جست‌وجو کرد. «نمازخانه کوچک من»، داستان مردی است که در پای چپش، به‌جای پنج، 6 انگشت دارد. به ظاهر مسئله خیلی ساده است، یک انگشت اضافه، آن‌هم در پا که مانند دست مدام به چشم نمی‌آید. چیز خاصی نیست، حتی می‌شود با یک عمل جراحی کوچک ماجرا را ختم کرد، اما شخصیت داستان، به فرمان نویسنده چنین نیست. قرار نیست کنار همین عضو اضافه انگشت نفرینی به‌راحتی بگذرد. قرار نیست با یک عمل جراحی حذفش کند و دیگران - از مادر تا معشوقه - مدام این نقص را به یادش می‌آورند. ماجرا از همین‌جاست که بیخ پیدا می‌کند. یک انگشت اضافه، تبدیل به بحران می‌شود؛ بحرانی که سطر به سطر و صفحه به صفحه خواننده را با خود می‌کشد و فکریش را معشوش می‌کند. این هنر گلشیری است، هنر قصه‌سازی‌اش. از هیچ، همه‌چیز می‌سازد و ذهن خواننده را متشنج می‌کند. این هنر داستان‌نویسی است، هنر آفرینش بحران در متن. کاری که گلشیری از پس آن برمی‌آید و نمونه‌اش همین «نمازخانه کوچک من». اگر طرح چنین داستانی را به صورت خلاصه برای کسی تعریف کنیم، شاید اصلاً بسط‌دادنش احمقانه به نظر بیاید، شاید حوصله شنونده یا خواننده را سر برد اما وقتی با داستان گلشیری مواجه می‌شویم، عکس ماجرا اتفاق می‌افتد. انگشت ششم تبدیل به بحران می‌شود و بحران قصه می‌آفریند. نمونه مثالی بعد، «انفجار بزرگ» است. داستان چیست؟ پیرمردی از کارافتاده، به نام فضل‌الله‌خان، گوشه خانه نشسته و مدام غر می‌زند، خاطره تعریف می‌کند و داستان نویسنده از همین غرزدن‌ها و خاطره‌ها شکل می‌گیرد. خاطرات دیروز و امروز شخصیت اول. ریتم تند داستان و نثر و دیالوگ‌ها، می‌توانست به‌شدت خسته‌کننده باشد، اگر داستان ویرایش نهایی نمی‌شد اما ویرایشش طوری است که انگار یک کلمه را هم نمی‌توان از آن کم کرد. به گمان نگارنده، گلشیری در «انفجار بزرگ»، تمام هنر قصه‌گویی‌اش را به نمایش گذاشته، اینجا هم از کاه، کوه ساخته است. به گفته فضل‌الله‌خان، جوانی قرار است ساعت پنج عصر در میدان ونک برقصد و همین تک‌جمله، همین اتفاق بزرگ، متن را منفجر می‌کند؛ فضل‌الله‌خان تلغی را برمی‌دارد و از همه و همه می‌خواهد که به تماشای رقص جوان بروند، چرا؟ چون خودش نمی‌تواند، پاهایش یاری نمی‌کنند. همین تلغی‌ها، خرده‌روایت‌های زیادی را وسط می‌کشند؛ خرده‌روایت‌هایی که حکایت‌های پیرمرد را سال‌ها زندگی‌اش. تپ‌های دیگر داستان فقط گذر می‌کنند، چیزی نمی‌گویند یا اگر می‌گویند، ما فقط روایت پیرمرد از حرف آنها را داریم؛ روایتی گاهی طنزآلود. هنر قصه‌آفرینی گلشیری، انفجار بزرگ را به وجود می‌آورد. داستانی به غایت خواندنی، با نثری روان و ریتمی تند. خواندن این داستان و ایجازی که در روایت صحنه به صحنه‌اش دارد، خواننده را شگفت‌زده می‌کند. در فقدان گلشیری، در این روز نودشدنیش، خواندن این دو داستان از نویسنده‌ای که همیشه به تکنیک‌النویسی و زبان دشوار، شهرت داشته، خالی از لطف نیست. این دو داستان در کنار چند داستان دیگر، روی دیگری از گلشیری کاتب را نشان ما می‌دهند. نویسنده‌ای که قصه تعریف‌کردن را خیلی خوب بلد بود.

لینک کوتاه: <http://vaghayedaily.ir/fa/News/75200>

ارسال دیدگاه شما

آخرین خبرها

- رعنا آزادی‌پور به تئاتر می‌رود
- قاره سبز، سبز می‌ماند
- زمانی برای شنیده‌شدن صدای تماشاچیان بی‌گناه
- انقلابی‌گری یعنی مسئولان تسلیم زورگویی و دچار انفعال نشوند
- امام خمینی و نظریه دولت
- عربستان در منطقه هژمونی ندارد
- تقویت رابطه با دوحه؛ فرصت تهران، تهدید ریاض
- همه منتظرند آمریکا صداقت خود را ثابت کند
- خط خون از کابل تا لندن
- شکاف عمیق در جبهه عربی
- سنگی که ترامپ در چاه انداخت
- پدیده‌های شورای شهر، فرصت یا چالش!
- فاجعه ورامین در ایستگاه آخر
- 120 روز خاک
- نترسید اما مراقب باشید
- متهمان بی‌کیفیتی
- پیش‌بینی بانک جهانی از نرخ رشد ۴ درصدی ایران در سال ۲۰۱۷
- مؤسسه منحل‌شده نمی‌تواند سود پرداخت کند
- جدایی در میانه راه
- تاجگذاری زیدان در کاردیف
- هواداران العین را می‌خواهند؛ برانکو یک تیم سعودی را
- بهروری شگفت انگیزها
- سندروم من همه‌چیز را می‌دانم
- قصه‌هایی که چشم او روایت می‌کند
- خوشحالم که عموسمند را دارم
- آفرینش بحران در داستان
- 📷 کودکان سوری
- ضبط «پایتخت» ادامه دارد
- «آتش در نیستان» دیجیتال منتشر شد
- ۱۰ مرداد؛ ادامه توقیف یا اکران
- «شهرزاد» از آخر ماه می‌آید
- تجمع اهالی انجمن مستندسازان مقابل خانه سینما
- «گشت ارشاد» 20 میلیاردی شد
- «ویلاهای» تا عید فطر در اکران می‌ماند
- می‌ایستاد و از هنرمندان دفاع می‌کرد
- با دیدن چه چیزهایی یاد کلانتری می‌افتید؟
- کلانتری را محدود نکنید
- کلانتری و میراث ماندگارش
- پرویز به‌حق یک فرشته واقعی بود
- کلانتری؛ انسانی صاف که اهل رفاقت بود
- عراق بعد از فتح موصل
- انتخاب نماینده ولی‌فقیه در استان آذربایجان شرقی و امام‌جمعه تبریز
- تدبیر لاریجانی برنده شد
- پرونده احمدی‌نژاد همچنان در دادگاه مطرح است
- آیا فطر از شورای همکاری خلیج فارس خارج می‌شود؟
- جبهه اتهام
- مافیای پرسود دخانیات
- ترازوی هیرکان
- 📷 نگاره
- یک قصه پرغصه



وقایع تهاقی

shop.vanafar.com

